



یک موبک قشنگ و مرتب و تمیز و معطر... چلوگوشت شتر می‌داد به زوار با نسکافه و پف‌فیل، شیوخ قبیله هم نشسته بودند و قهوه عربیکا می‌خوردند و برنامه‌ریزی روزهای آتی می‌کردند. وسطی‌شان که گلاهدار گفت: من عمر را کرده‌ام می‌ترسم بمیرم و دیگر ایرانی‌ها را توی این راه نبینم، بعد مرورایدهای اشک‌هایش را پاک کرد و رو کرد به کربلا و چیزهایی گفت.

یک غرفه بود که کالسنکه و چرخ و روروک تعمیر می‌کرد، بامزه‌اش این بود که فندق‌ها گردن می‌کشیدند مراحل تعمیر وسایل نقلیه‌شان را نگاه می‌کردند، مرد تعمیرکار با ذوق هم لاشه یک کالسنکه را انداخته بود وسط و آچار داده دستشان که آنها هم دست به آچار شوند و غرنزنند به جگر مادر و پدرشان.



پدری از ناصریه با دو دختر دو بطن چپ و راست قلب... دو میوه دل... گفت بهشتان قول داده‌ام مشهد بیاورمشان، شماره ردوبدل کردیم و قرار شد تهران سری به ما بزنند.



این بسنتی‌خانم آب توزیع می‌کرد، گفتم باید عکس بگیرم ازت عکس دوم دستش را آورد چلو که از این چسبوندگی‌های روی دستش هم عکس بندازم و وقتی عکسش را دید از خنده بالا پایین می‌پرید، چیه این کودکی...

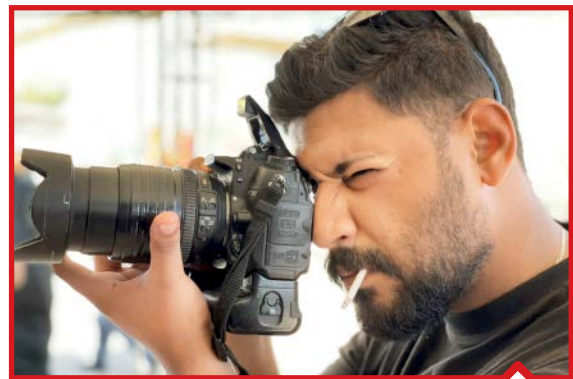
امسال عراقی‌ها دارند یک چیزهای تازه‌ای رو می‌کنند، پفک هندی یکی از آنها بود که بچه‌های عراقی برایش سر و دست می‌کشند، پف‌فیل، بستنی و یخ‌مک هم جزمواردی از همین دست بود. این میراث باید نسل به نسل منتقل شود... جهان آماده باش... موبک‌دارهای ریزه میره در راهند.

شهرام بیست سالی هست که محرم‌ها خانه‌شان روزه می‌روم، امسال هم افتخار دارم با او همسفر باشم، می‌خواستم برود تجدید وضو، انگشتر و حرز توی گردن و دستبندش را که ذکر داشت را داد به من که تو نبرد و همین‌طور که دست دراز می‌کرد سمتش گفت: این وسایل الشیعه رو بگیر من پیام...

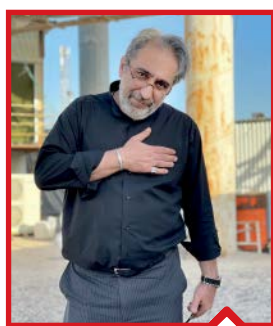
گزارش تصویری از آنچه این روزها در مسیر پیاده‌روی اربعین در حال رخ دادن است

## به اشک، چله نشستم

با همه داستان‌هایش، با همه تائیدها و تکذیب‌ها، با همه جهادگری‌ها و کم‌کاری‌های مسئولین ایرانی و عراقی برگزار شد یا بهتر بگوییم در حال برگزاری است. مراسم پیاده‌روی اربعین را می‌گوییم که بزرگترین پیاده‌روی جهان است و عجیب است که تا حالا توی ثبت‌ترین‌های جهان که گاه چیزهایی ثبت کرده که آدمیزاد به عقل متولیان‌ش شک کرده اما تا حالا این راهپیمایی را ندیده و همین قدری که من تا الان این لید نوشتم هم برایش نوشتم و نگفته که بزرگ‌ترین و عجیب‌ترین پیاده‌روی جهان در عراق هر سال برگزار می‌شود. پیاده‌روی‌ای که به رغم زیرساخت‌های ضعیف کشور عراق هر سال پرشورتر و عجیب‌تر برگزار می‌شود و صاحب‌طور کارگردانی‌اش می‌کند که هوش از سرت می‌پرد. چند روزی است توی طریقم، قدم به قدم بغض می‌کنم، جای خالی رفقایم اذیت می‌کند، دلم برای رفته‌ها تنگ است. جایشان قدم می‌زنم و گام بر می‌دارم. توی موبکی بین راه، گاهی می‌نویسم گاهی چای و آب خنک می‌دهم دست مردم گاهی هم عکاسی می‌کنم. این عکس‌ها را توی رسیدن تا موبک گرفتم، شما هم به موبک ما خوش آمدید هلا بیکم یا زوار ابوسجاد.



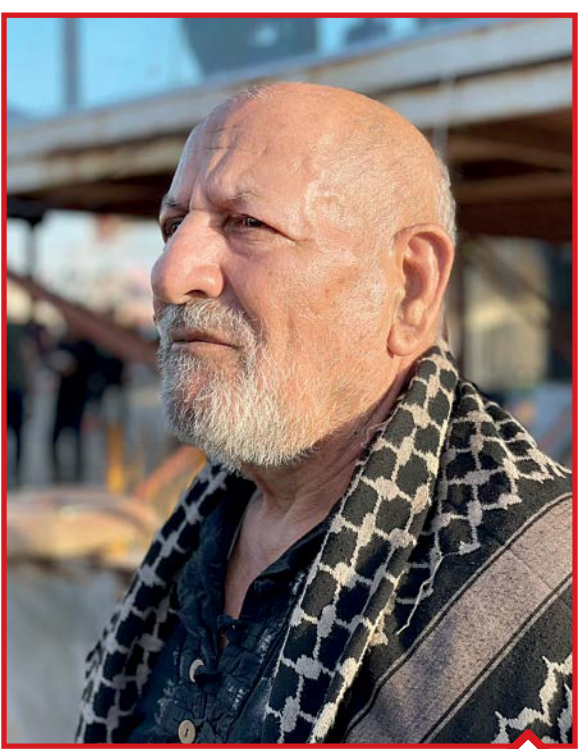
اسمش عدنان بود. یک موتور داشت و با یک دوربین از در و دیوار عکس می‌گرفت، اینجا داشت از شاسی عکس حاج قاسم عکس می‌گرفت شکارش کردم، عکسش را دید کیف کرد، گفت ایردراش کن کردم فرستاده بود برای کسی که توی گوشه ذخیره‌اش کرده بود، گلبی ❤️ قلبش برایش از اینها فرستاد 🥰🥰



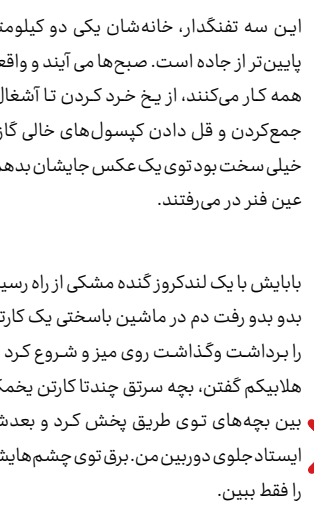
شهرام بیست سالی هست که محرم‌ها خانه‌شان روزه می‌روم، امسال هم افتخار دارم با او همسفر باشم، می‌خواستم برود تجدید وضو، انگشتر و حرز توی گردن و دستبندش را که ذکر داشت را داد به من که تو نبرد و همین‌طور که دست دراز می‌کرد سمتش گفت: این وسایل الشیعه رو بگیر من پیام...



تا دیدمش یاد فیلم دوندۀ امیرنادر افتادم... ته چهره‌اش هم به نیمار بی‌شباهت نیست. یک وانت یخ را انتهاپی‌خالی کرد. توی آن حرارت دست‌هایش منجمد شده بود. همیشه نباید از عشق سوخت؛ گاهی هم از عشق یخ زد.



حاجی صدایش می‌کنند. بغل موبک ما چای دم می‌کند با هل و دارچین و گلاب. می‌گوییم کرونا سن و سال نمی‌شناسد. می‌گوید عمر من تمام است. فوقش می‌میرم. ۱۰ سال دیگر کرونا از یاد همه می‌رود ولی همه می‌گویند کربلا مرد.



بابایش با یک لندکروز گنده مشکی از راه رسید. بدو بدو رفت دم در ماشین باسختی یک کارتن را برداشت و گذاشت روی میز و شروع کرد به هلا بیکم گفتن، بچه سرتی چندتا کارتن یخ‌مک بین بچه‌های توی طریق پخش کرد و بعدش ایستاد جلوی دوربین من. برق توی چشم‌هایش را فقط ببین.